

الگوی سیاست قومی در ایران

ابراهیم حاجیانی

عضو هیات علمی دانشگاه

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال چهارم • شماره اول و دوم • بهار و تابستان ۱۳۸۰ • شماره مسلسل ۱ و ۱۲

مقدمه

بحث از قومیت‌گرایی از جمله موضوعات حساسی به شمار می‌آید که در ارتباط مستقیم با منافع ملی کلیه کشورهای قرار دارد که به نوعی چندین قوم مختلف را دربرمی‌گیرند. از آن جا که اکثر واحدهای سیاسی ملی معاصر از مزیت همگنی قومی برخوردار نیستند، طراحی یک سیاست قومی مناسب برای نیل به منافع ملی را می‌توان موضوع عام عصر حاضر - و از آن جمله ایران - به حساب آورد. نوشتار حاضر درآمدی است بر تحلیل وضعیت قومیت‌گرایی در ایران و سعی در بیان کلیاتی دارد که لازم است در مقام طراحی الگوی قومی مورد توجه قرار گیرند تا منافع ملی جمهوری اسلامی ایران حفظ و تحصیل گردد.

الف - تنوع قومی در ایران

در نوشته‌های مربوط به علوم اجتماعی، تعاریف مختلفی از مفهوم قومیت، اقلیت و یا گروههای قومی به عمل آمده است که عمدتاً با شرایط خاص اجتماعی ایران انطباق کامل نداشته و از این رو نمی‌توانند کاملاً گویای وضعیت اقوام و تنوع قومی در ایران باشند. (۱) صرف‌نظر از مناقشات نظری که برای تعریف این مفهوم وجود دارد، باید گفت ما در ایران با گروههای قومی و مناطق مختلف جغرافیایی - فرهنگی که دارای سنتهای فرهنگی، احساسات هویتی خاص (بر پایه مشترکات نژادی، زبانی، ادبیات و یا حداقل محل سکونت یا سرزمین) که آنها را به مثابه یک گروه فرعی از یک جامعه بزرگتر مشخص می‌کند، روبرو هستیم. به نحوی که اعضای هر گروه قومی، خود را از لحاظ ویژگیهای خاص فرهنگی از سایر اعضای جامعه متمایز تلقی می‌کنند. بنابراین،

وجود گروهها و مناطق فرهنگی^۱ مختلف در کشور که بر اساس تمایزات نژادی و زبانی خاص شکل گرفته و قابل بازشناسی هستند امری انکارناپذیر به نظر می‌رسد. در این چارچوب باید پذیرفت ساکنان مختلف ایران امروزی، مجموعه ناهمگونی از اقوام هستند که در کمتر دوره‌ای از تاریخ مشترک خود در این سرزمین انسجام و همگونی اجتماعی^۲ لازم را داشته‌اند. سرزمین ایران در مقوله تنوع زبانی و قومی در جهان با ۲۴٪ همانندی در رتبه شانزدهم از همانندی است. (۲) هر چند در این خصوص آمار دقیقی وجود ندارد و در سرشماریهای انجام شده آماری از متکلمان به زبانهای مختلف و یا گروههای قومی جمع‌آوری نشده است اما وجود ساختار متنوع قومی را نمی‌توان نادیده گرفت.

بسیاری از متخصصان، گروههای قومی ایران را به سه دسته تقسیم کرده‌اند: گروه آریاییها (شامل افغانها، هزاره‌ها، بلوچها، بختاریها، فارسها، اصفهانیا، کرمانیا، یزدیا، گیلانیا، مازندرانیا، تالشیا، کردها و لرها)، گروه ایرانیان غیرآریایی (ترک، قشقایی، ترکمن، مغول، ارمنی، سامیا یعنی عربها، یهودیا و آشوریا) و سایر گروههای مختلف. (۳)

ایران‌شناسان شوروی نیز ۲۹ ملیت ایرانی را شناسایی کرده‌اند (۴) و به جرأت می‌توان گفت نیمی از استانهای کشور به طور مستقیم درگیر این تنوع قومی هستند؛ در واقع، کشور ایران دارای گویشهای مختلف (لهجه، نیم‌زبان و زبانهای محلی)، فرهنگهای قومی^۳، خرده فرهنگها^۴، قبایل، عشایر، طوایف و نژادهای مختلفی هستند.

به دیگر سخن سطح هویت جمعی (و به تبع آن هویت ملی) در جامعه ایران بسیار نازل، کوچک و خاص‌گرایانه است و هویت جمعی عام در سطح کشور (و به طریق اولی در بین اقوام و ایلات) بسیار ضعیف است. به نحوی که افراد، پایبند ارزشها و هنجارهای خاص‌گرایانه فامیلی و قومی خود هستند و در زندگی و فعالیتهای روزمره مصالح و منافع فامیلی و قومی خود را بر مصالح و منافع عام در سطح جامعه - از جمله مصالح و منافع ملی - ترجیح می‌دهند. (۵) و این همه نشان دهنده ضعف جدی هویت ملی در ایران می‌باشد، همچنین ثابت شده است که میزان وفاق اجتماعی با مسأله اقوام در ارتباط جدی بوده است. (۶) بنابراین اقوام ایرانی وجود خارجی دارند (۷) و از نظر هویت ملی ضعیف‌اند (۸) و این بحران هویت در شرایط مختلف تاریخی نمود یافته است. (۹) بنابراین تفکیک بین دو نکته در این جا مهم است: اول این که ایران دچار افتراق و تنوع قومی است ثانیاً این تنوع قومی موجبات عدم شکل‌گیری یک هویت غالب، کلی و ملی را فراهم آورده است.

1. Cultural Area

2. Social hemojenity

3. Folklore

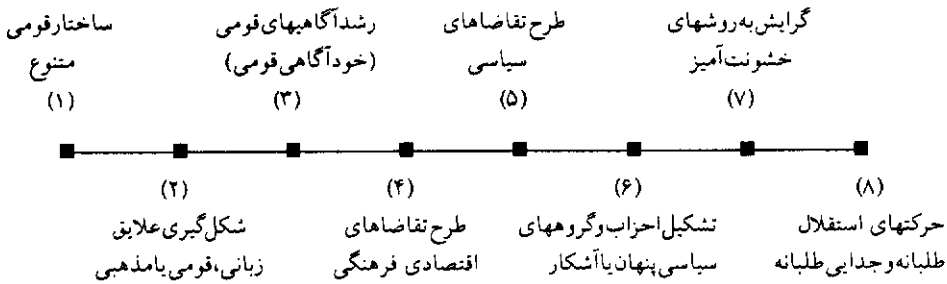
4. Sub culture

ب - شاخصهای بحران قومی در ایران

با پذیرش اصل تنوع قومی در ایران، اکنون شایسته است به بررسی نحوه استقرار نظام متنوع قومی در ایران پرداخته شود. در حقیقت این بررسی، باید گامی واقع‌بینانه در جهت «مسأله‌شناسی قومی در ایران» به شمار رود.

طرح مسأله قومی در ایران برای اولین بار در میان جریان‌های چپ و در چارچوب تحلیلهای مارکسیستی بوده است. (۱۰) اما واقعیت تاریخی نشان داده است که تنوع قومی موجود در هر نوع تحول بزرگ سیاسی، سرباز کرده و با تبدیل شدن به یک بحران پیچیده سیاسی، گاهی تا مدت‌ها ادامه داشته و یا دارد. (۱۱) به لحاظ تاریخی مسائل قومی در ایران در مقاطع مختلف از جمله در مشروطیت، در شرایط شکل‌گیری دولت مدرن در ایران، در سالهای ۱۳۰۰ به بعد، در سالهای پایانی جنگ جهانی دوم ۲۴ - ۱۳۲۰ و نیز پس از پیروزی انقلاب اسلامی تبدیل به خیزشهای حاد سیاسی و گاه تحرکات خشونت‌آمیز جدایی‌طلبانه شده است. (۱۲) اهمیت این حوادث تاریخی تا آن‌جاست که موجب شکل‌گیری خطایی بزرگ برای محققان و صاحب‌نظران (اعم از خوش‌بینان و یا بدبینان) شده است؛ به گونه‌ای که بروز هر گونه بحران قومی را مصادف با وقوع یا عدم وقوع تحرکات دست‌جمعی سیاسی اقوام (آن هم در شکل جدایی‌طلبانه) می‌دانند؛ در حالی که صرف‌نظر از این‌گونه حوادث تاریخی که الزاماً نمی‌تواند الگوی تحلیل شرایط فعلی و آینده‌باشند - وجود یا نبود بحران قومی در کشور را نباید در سطح و ظاهر سیاسی آن جستجو کرد بلکه این مسأله دارای ابعاد و زوایای پنهان، نامکشوف، غیرمستقیم و «غیرسیاسی» مهم‌تر و جدی‌تری می‌باشد. در حقیقت باید گفت مسأله قومی در ایران وجود دارد اما نه به معنای امکان یا عدم امکان تحقق حرکت‌های جدایی‌طلبانه، بلکه ایران با مظاهر پنهانی‌تر مسأله قومی روبرو هست هر چند که گه‌گاه مظاهر عینی آن نیز جلوه می‌یابد؛ با این همه لازم است در این جا به کم و کیف این شرایط بحرانی به نحو مبسوط‌تری بپردازیم.

به طور کلی در بررسی مسأله قومی در ایران باید دانست که این موضوع نیز مانند هر مسأله اجتماعی دیگر در طیفی از حالات و شدت متفاوت قابل تشخیص و بررسی است. طیف مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اقوام در ایران را می‌توان با استمداد از طیف زیر به مطالعه درآورد:



ناگفته پیداست این طیف درجات مختلف شدت مسأله قومی را به طور کلی نشان می‌دهد؛ بنابراین در این جا با طیفی از مراحل مختلف بحران در زمینه اقوام روبرو هستیم. حال پاسخ به این سؤال که اقوام ایرانی در کجای این طیف بحرانی قرار دارند، بسیار مهم است. (۱۳) برای ابهام زدایی از بحث می‌توان مسأله قومی در ایران را در دو سطح از شدت خلاصه کرد:

۱- تشدید هویت قومی که متضمن رشد آگاهیه‌های قومی در نتیجه تضعیف وحدت و هویت ملی است. (۱۴)

۲- تبدیل هویت خواهی (هویت طلبی) به تحركات سیاسی خشونت آمیز.

فرضیه اساسی ما در این جا آن است که اقوام ایرانی در نازل ترین وضعیت از طیف بحرانی قرار دارند و به طور مشخص آن چه مایه دغدغه خاطر است رشد یک سویه خود آگاهیه‌های قومی و به تبع آن تضعیف هویت ملی و وحدت ملی می‌باشد. به عبارتی مسأله اصلی ما نه در بروز یا حتی احتمال بروز حرکت‌های خشونت آمیز و دسته جمعی قومی، بلکه در ایجاد و تشدید بحران هویت ملی و ضعف جدی در وفاق، وحدت و همبستگی ملی و عدم شکل‌گیری یکپارچه هویت ملی می‌باشد. (۱۵)

روند رو به رشد هویت‌های قومی (به معنای خاص کلمه)، هویت محلی و گرایش‌های خاص گرایانه را علاوه بر رشد آگاهیه‌های قومی باید در ایجاد و پی‌گیری درخواست‌ها و مطالبات جدید به ویژه درخواست فرصت‌های کاملاً برابر در دسترسی به آموزش، منابع اقتصادی، تسهیلات فرهنگی، نهادهای سیاسی، به موازات حذف تبعیض مبتنی بر قومیت، نژاد، فرهنگ یا مذهب ملاحظه کرد، که البته می‌تواند منجر به ایجاد درخواست‌های جدید مبنی بر حق حمایت ویژه، برخورداری از منابع و بهره‌مندی هر چه بیشتر از سرمایه و بودجه حکومت (سیاست تبعیض مثبت، به منظور تقویت اقوام) بشود. (۱۶)

در یک مرور سریع، نموده‌های مسأله قومی را در شرایط امروز ایران، صرف نظر از هر گونه

ارزیابی، می‌توان به نحو زیر بیان نمود:

- ۱- فزونی مطالبات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در میان اقوام.
- ۲- رشد و شکل‌گیری سازمانهای سیاسی جدید در میان اقوام.
- ۳- رشد فزاینده انجمنها و مراکز استان‌شناسی.
- ۴- رشد فزاینده انجمنهای هنری، ادبی دانشجویی و غیردانشجویی.
- ۵- افزایش مطبوعات محلی به ویژه با گویشهای قومی.
- ۶- رقابتهای شدید محلی در بین اهالی بومی و غیربومی (در مناطق قومی).
- ۷- درخواست فرصت ارتقاء در پستهای اداری سیاسی.
- ۸- فراوانی ناهنجاریها در میان اقوام به ویژه اقوام مرزنشین (قاچاق کالا و مواد مخدر، شرارت و ...).
- ۹- درخواست توزیع برابر امکانات و سرمایه‌گذارهای اقتصادی و صنعتی.
- ۱۰- بیگانگی با زبان فارسی.
- ۱۱- شکل‌گیری احساسات قومی در میان فرهیختگان و مردم مناطق مرکزی کشور.
- ۱۲- اعتراضات متعدد دسته‌جمعی.

در یک جمع‌بندی کلی باید گفت که یکی از مسائل اجتماعی اصلی در ایران رشد هویت قومی و ضعف در هویت ملی است. (۱۷) توصیف وضعیت بحرانی در مرحله نازل آن (ضعف در هویت ملی) نباید به معنای اهمیت ناچیز آن تلقی شود، بلکه این خود یکی از موانع جدی در رشد سیاسی و تقویت وحدت ملی در شرایط فعلی می‌باشد، البته عدم تحقق رشد سیاسی خود یک عامل ناپویایی سیاسی جامعه است. (۱۸) خلل در رشد توسعه سیاسی در درازمدت منجر به بروز انواع وضعیتهای بحرانی (در طیف مطروحه) می‌گردد. (۱۹)

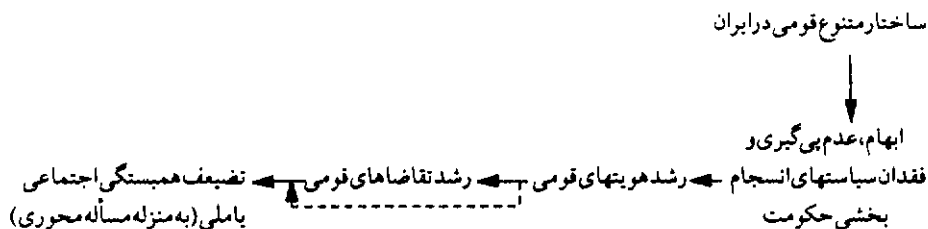
عوامل رشد هویت قومی متعدد بوده و تئوریهای مختلفی برای توضیح آن مطرح شده است. عمده‌ترین این نظریات که البته ناظر به چگونگی تبدیل اختلافات قومی به تعارضات سیاسی هستند عبارتند از: رقابت بر سر منابع، استعمار داخلی (۲۰)، انتخاب حساب‌گرانه، رقابت نخبگان، کثرت‌گرایی فرهنگی و شرایط نظام بین‌المللی. (۲۱) دیوید میسون در همین زمینه بر دو نظریه رقیب در بررسی این کشمکشها، اشاره کرد، که یکی بر «محرومیت نسبی» و دیگری بر «خصلت جنبشهای گروهی» آن تأکید داشته است. (۲۲) بسیاری نیز بر متغیر مدرنیزاسیون (به ویژه رشد سریع اقتصادی) بر روند رشد هویت قومی تأکید کرده‌اند. در بررسی رابطه بین توسعه و منازعات قومی بر چهار نوع رابطه «افزایش و با کاهش منازعات قومی در شرایط توسعه، افزایش منازعات در

شرایط گذار و رشد منازعات در وضعیت فرانواگرایانه» تأکید شده است. (۲۳) همچنین در تحلیل منازعات قومی پاره‌ای از پژوهشگران از توسعه ناموزون و نابرابریهای منطقه‌ای یاد می‌کنند (۲۴) علاوه بر عامل توسعه، رشد ناسیونالیسم ملی در هویت جمعی قومی مؤثر می‌باشد. (۲۵) در میان نویسندگان ایرانی عده زیادی به طور سنتی بر «تحریک بیگانگان» اشاره داشته‌اند. تئوری برجسته دیگر بر سه عامل «خارجی، ویژگیهای دولت مدرن و نخبگان قومی» تأکید کرده است. (۲۶) الطائی نیز در بررسی اخیر خود به طیف وسیعی از عوامل مؤثر در رشد هویت قومی اشاره کرده است. (۲۷)

ناگفته پیداست که بروز و تشدید بحران قومی در ایران تأثیر پذیرفته از شرایط جهانی نیز بوده که از جمله می‌توان به مواردی همچون فروپاشی اتحاد شوروی و تبدیل آن به پانزده جمهوری مستقل و نیز بروز پاره‌ای حرکت‌های جدایی طلبانه قومی در بعضی از آنها، تجزیه یوگسلاوی و استمرار بحرانهای قومی در شبه جزیره بالکان، جدایی چک از اسلواکی، جدایی و استقلال اریتره از اتیوپی، ایجاد مناطق امن در شمال عراق و طرح نظام خودگردانی برای کردهای این منطقه، افزایش بحرانهای قومی در کشورها یا دولت‌هایی که قادر به حفظ نظم در داخل مرزهای خود به دلیل برخورد‌های قومی سیاسی نیستند، همانند رواندا، کنگو، سومالی و افغانستان، همگرایی و نیز واگرایی جهانی در قرن حاضر اشاره کرد. (۲۸)

در تحلیلی نهایی از علل رشد هویت‌های قومی و محلی در شرایط فعلی، ضمن ملاحظه عوامل پیش گفته، باید به چند عامل عمده توجه کرد که از آن جمله‌اند: سیاست‌های تبعیض آمیز (هر چند ناآگاهانه) توسعه‌ای و نابرابری فرصتهای رشد در مناطق مختلف کشور، ماهیت مذهبی حکومت، که موجب شکل‌گیری ذهنیتهای غلط فراوانی شده است، عدم پی‌گیری و جدی انگاشتن سیاست‌های انسجام بخش و فقدان سیاست قومی معین و برخاسته از یک تئوری مشخص (از سوی حکومت)، نارضایتی عمومی در کشور که در مناطق قومی تشدید شده است، شرایط بین‌المللی.

علیرغم این که موارد گفته شده قابل افزایش می‌باشد اما تأکید بر این نکته مجدداً لازم است که چون از دیدگاهی واقع‌بینانه، مشکل اصلی ما فقدان همبستگی و یکپارچگی ملی است و شکل‌گیری این یکپارچگی (در حکم یک امکان اجتماعی سیاسی) تنها در هنگام توجه به آن و سیاستگذاری معطوف به آن صورت تحقق می‌پذیرد، بنابراین محوری‌ترین عامل را باید «ابهام و در پیش نگرفتن رویه‌های مناسب و فقدان سیاست‌های انسجام‌بخش» دانست. به این ترتیب مدل نظری ذیل را می‌توان مطرح ساخت:



بنابراین، مسأله اصلی ما ظهور تحرکات سیاسی و خشونت‌آمیز قومی نیست که در صدد توضیح و تفسیر آن برآییم بلکه مشکل در فقدان همبستگی و انسجام ملی است و با توجه به ساختار قومی در کشور، به مثابه یک واقعیت، فقدان و ابهام سیاست قومی و یا اجرای سیاست‌های غلط در گذشته موجب چنین شرایطی شده است. بنابراین برگرفتن سیاست قومی مشخص و آگاهانه یکی از راه‌های خروج توفیق‌آمیز از بحران فعلی تلقی می‌شود و بر این اساس می‌توان چنین نتیجه گرفت که در پیش گرفتن سیاست قومی مشخص در رویارویی با شرایط موجود پیش‌رو، به ویژه برای جلوگیری از رشد آن نوع همبستگی قومی که در برابر همبستگی ملی صف‌آرایی کند و موجب تشدید بحران قومی گردد، یک ضرورت فرهنگی، اجتماعی، سیاسی (و حتی امنیتی) به شمار می‌رود.

ج- سابقه سیاست‌گذاری و رفتارهای سیاسی حکومت در زمینه مسائل ایران

توجه به ساختار قومی و ورود حکومت در این عرصه که عمدتاً به منظور نظارت بر تحرکات اقوام بوده است، سابقه دیربایی در تاریخ سیاسی ایران دارد. اما در این میان، مهم، تأمل در روش‌هایی است که در شرایط دولت مدرن به ویژه در حکومت رضاخان به بعد مطرح شده است. سیاست رضاخان نسبت به اقوام که یکی از موانع عمده مدرنیزاسیون به شمار می‌رفتند، رویه و روش‌های خاصی را دنبال می‌کرد که با تمامی دوران قبل از آن متفاوت بود. مشخصه‌ها و ابزارهای اصلی این قدرت نوظهور عبارت بودند از: وجود نظام متمرکز، قدرتمند و نوین، برخورداری از نظام اقتصادی، سیاسی و فرهنگی متمرکز و تلاش در جهت وابسته کردن و ادغام نظام‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پراکنده قومی با نظام مرکز و نیز تلاش در جهت نوسازی در هر یک از این عرصه‌ها (۲۹). تئوری قومی رضاخان اساساً مبتنی بر ایجاد وحدت ملی ایرانیان در معنای وحدت سیاسی، اخلاقی و اجتماعی مردم مقیم مملکت ایران بود و ایجاد الگوی دولت - ملت متضمن همان‌سازی ملت ایران می‌بود.

از سیاست‌های مهم دیگر این دوره، سیاست انتقال و اسکان ایلات، عشایر و تخته قابو کردن

هزاران کرد در مازندران، خراسان، اصفهان و یزد، اقدامات وسیع نظامی به منظور سرکوب و گاه اضمحلال اقوام و ایجاد پیوندهای سببی و مصلحتی، تطمیع و بخشودگی مالیاتی و تغییر شیوه معاش بود. مبنای اقدامات حکومت پهلوی در این زمینه فارس‌گرایی افراطی و تمایلات شدید پان‌ایرانیستی با تکیه بر زبان فارسی و هویت و فرهنگ ایران قبل از اسلام و اسطوره آرایی بوده است. اهمیت موضوع یکپارچه‌سازی در دوران مدرن برای حکومت پهلوی آن قدر بود که برخی معتقدند اساساً گفتمان غالب و مسلط در دوران حکومت پهلویها، گفتمان پهلویسم و فارس‌گرایی افراطی بوده است. در مباحث مطروحه در کنفرانس سالیانه «گروه بررسی مسائل ایران در پرتو انقلاب شاه و ملت» که در سال ۱۳۵۲ و به منظور تعیین مبانی فرهنگی ایران تشکیل شده بود، نیز بر این مبانی، شامل نظام شاهنشاهی، دینهای رسمی کشور، زبان و ادبیات فارسی و جلوه درخشان اخلاق ایرانی تأکید شده است. (۳۰) در دوران حکومت پهلوی دوم علیرغم بروز بحرانهای شدید قومی و حرکت‌های استقلال‌طلبانه در آذربایجان و کردستان، مسأله اقوام در پرتو مدرنیزاسیون کلی کشور به فراموشی سپرده شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز سیاست مدون و مشخصی در برخورد با مسائل قومی وجود نداشته و رفتارهای حکومت در قبال اقوام انسجام و شفافیت لازم را نداشته است. به علاوه آن که عمده اقدامات انجام شده به طور واکنشی و بی‌ارتباط با بنیانهای فکری مشخص بوده است.

در بررسی روشهای حکومت نسبت به اقوام، پس از پیروزی انقلاب اسلامی باید این روشها را به دو قسم اجرایی (رفتاری) و قانونی تقسیم کرد، با این پیش‌فرض که وجود تعامل بین این دو نیز نباید ضروری در نظر گرفته شود. رفتار عملی حکومت عمدتاً به دوران خیزشهای سیاسی در مناطق قومی مربوط می‌شود که حکومت، به اجبار متوسل به ابزار نظامی برای اعمال حاکمیت در مناطق قومی گردید و علیرغم رعایت پاره‌ای ملاحظات ایدئولوژیک و اعتقادی به ناچار از روشهای نظامی یا شبه‌نظامی سود جست. اما در بعد قانون‌گذاری و تقنین (اعم از اتخاذ سیاستهای کلی و یا سیاست فرهنگی) طرح و برنامه مشخصی وجود نداشته است. شاید بتوان گفت اولین و مهمترین گام در زمینه برخورد با مسائل قومی در اصل پانزدهم قانون اساسی آمده است؛ در این اصل، ضمن به رسمیت شناختن تنوع قومی در کشور، بر امکان استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات قومی در مدارس (در کنار زبان فارسی) تأکید شده است. همچنین در اصل ۱۹ به تساوی حقوقی مردم ایران از هر قوم و قبیله و صرف‌نظر از رنگ، نژاد و زبان اشاره شده است. دومین سند مهم در این زمینه «اصول سیاست فرهنگی کشور» (مصوب ۱۳۷۱، شورای عالی انقلاب فرهنگی) می‌باشد. اصل پنجم از اصول سیاست فرهنگی به «تحکیم وحدت ملی و دینی با توجه به ویژگیهای قومی و مذهبی و تلاش در جهت حذف موانع

وحدت» اشعار دارد. این شورا بعدها در سال ۱۳۷۶، «اهداف و سیاستهای کلی فرهنگی» را در مجمعی تحت عنوان هیأت منتخب شورایی انقلاب فرهنگی مورد بررسی قرارداد و در بند چهارم اصل «تحکیم وحدت و همبستگی ملی در عین احترام به آداب و سنن محلی» را مطرح ساخت و در ذیل آن به ۸ موضوع یا سیاست جزئی تر توجه کرد. (۳۱)

همچنین در خط‌مشیهای اساسی برنامه دوم توسعه (مورد ۱۰ از بند دوم) به پرورش روحیه همبستگی ملی اشاره شده است. علاوه بر آن در «رهنمودهای کلی فرهنگی برنامه سوم توسعه» (در بند چهارم) به تحکیم وحدت و انسجام ملی در عین تشویق به مبادله فرهنگی در میان خرده فرهنگهای ایران، اشاره شده است.

از اقدامات قابل توجه دیگر در این زمینه «بیانیه شورای فرهنگ عمومی (وابسته به شورایی انقلاب فرهنگی) درباره تحکیم وحدت ملی» می‌باشد. در این بیانیه در ذیل بندهای ۱، ۲ و ۴ اهداف سیاست فرهنگی کشور و به منظور تحقق آنها، چارچوبی برای پیگیری راهبردها و سیاستهای فرهنگی در مورد فعالیتهای قومی و روابط بین قومی در سطح منطقه‌ای و ملی به دست داده شده است. (مصوبه نودمین جلسه شورای فرهنگ عمومی در تاریخ ۷۶/۵/۲۰) همچنین به منظور پی‌گیری این بیانیه تشکیل «هیأت فرهنگی نظارت بر حفظ تحکیم وحدت ملی» در همین تاریخ به تصویب رسید که مشتمل بر نمایندگانی از دستگاههای فرهنگی و آموزشی دولتی و شخصیتهای مطبوعاتی علمی و فرهنگی بود. (۳۲)

اضافه بر مباحث فوق در حوزه‌های غیرتقنینی نیز باید به تصمیمات و رویه‌های سایر دستگاههای تبلیغی و رسانه‌ای از جمله صدا و سیما نیز اشاره کرد. در یک جمع‌بندی کلی، رویه صدا و سیما، توسعه بخشهای رسانه‌ای به زبان محلی و منطقه‌ای بوده که در این زمینه رشد قابل توجهی وجود داشته است. همچنین مطبوعات محلی که به زبان بومی منتشر می‌شوند، رشد فزاینده‌ای داشته و دارند، به طوری که در تمامی مناطق قومی (به جز احتمالاً در مناطق عرب‌نشین) مطبوعات به زبان محلی منتشر می‌شود. در آموزش و پرورش به ویژه در بعد نظام درسی با مسأله اقوام با احتیاط کامل برخورد شده است. در متون درسی علاوه بر یادآوری تنوع ساختار قومی در کشور، سیاست آموزش و پرورش در زمینه تألیف کتب درسی از نوع ادغامی بوده است. (۳۳) در همین جا لازم است که به مصوبات اخیر مجمع تشخیص مصلحت نظام در زمینه مسائل اقوام اشاره کرد که متأسفانه اطلاعات جزئی و دقیق آن در دسترس نیست. (۳۴)

در یک جمع‌بندی کلی باید گفت که در نگرش و رویکرد فعلی نسبت به مسائل اقوام نکات ذیل قابل توجه است:

۱- نوع نگاه به مسأله عمدتاً فرهنگی بوده است.

۲- توسعه زبان و ادبیات فارسی مورد توجه قرار گرفته است.

۳- برنامه‌ها و رویه‌های انجام شده فاقد مبانی نظری قبلی و استراتژی و برنامه‌ریزی مشخص و پیشینی بوده است.

۴- عوامل مسلط در توصیف و تحکیم وحدت ملی، مذهب شیعه و زبان فارسی تلقی شده‌اند.

۵- هماهنگی بین دستگاه‌های ذی‌ربط مناسب نبوده است؛ به عبارتی سیاست قومی یکپارچه‌ای در نظام تصمیم‌گیری کشور دنبال نشده است. (صرف‌نظر از مصوبات اخیر مجمع تشخیص مصلحت که از چند و چون آن اطلاعاتی در دسترس نیست).

۶- در اتخاذ راه کارها، علاوه بر پراکندگی، توجهی به رویکردهای علوم رفتاری نشده و مشارکت علمای علوم اجتماعی و انسانی وجود نداشته است.

۷- سیاستها فاقد اولویت‌بندی، تعیین جزئیات فنی و در نتیجه غیرقابل ارزیابی بوده، ضمن این که در بسیاری از اوقات، کلی و مبهم مطرح شده است.

د- الگوی متناسب سیاست قومی در ایران

پس از مروری کوتاه بر مهمترین الگوهای رایج در خصوص تنظیم روابط اقوام با همدیگر و با قوم مرکزی در کشورهای کثیرالمله، شایسته است به مناسب‌ترین این الگوها که با شرایط ایران امروز و از جمله با اوضاع، شرایط و مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اقوام موجود در کشور بیشترین انطباق و سازگاری را داشته، اشاره نموده و به اهداف و ملاحظات مهم آن توجه کنیم. همچنان که گفته شد مسأله اصلی ما در شرایط فعلی نمی‌تواند «ادعاهای تجزیه‌طلبی و خودمختاری» و یا «طرح تقاضاها به شیوه‌های خشونت‌بار» باشد، بلکه به طور مشخص مسأله ما در ایران «ضعف همدلی، هماهنگی، انسجام و توافق بین اقوام با همدیگر و با حکومت» می‌باشد. ناگفته نماند این مسأله تنها در بحث اقوام قابل طرح نیست و وجود این مسأله (ضعف و فقدان وحدت و همدلی و هویت قوی ملی) حتی در مناطق مرکزی کشور و در محلات و نواحی و مناطق فارس‌نشین و یا در سطح نخبگان سیاسی و فرهنگی نیز مشاهده می‌شود و چه بسا در بعضی از مناطق این اختلافات به مراتب از شدت و حدت بیشتری برخوردار باشد. (۳۵)

منشاء شکل‌گیری و تشدید این اختلافات در مناطق قومی عموماً مسائل فرهنگی و در سایر مناطق نیز عواملی از جمله تقسیمات کشوری، تفاوت‌های محلی، رقابتهای منطقه‌ای و یا رقابتهای سیاسی و نیز مشکلات ناشی از کمبود آب و مرتع می‌باشد. با توجه به نوع مسأله خاص کشور ما (ضعف همبستگی و وحدت ملی) و سایر عوامل مهم که مانع تحقق سیاستهای قومی از نوع همانندسازی و یا تکررگرایی صرف در اشکال مختلف آن می‌شود؛ (۳۶) مناسب‌ترین الگوی

سیاست قومی، سیاستی است که معطوف به تقویت همبستگی و انسجام ملی شود و موجب تحقق نوعی هویت و وحدت ملی گردد. نائل آمدن به چنین وضعیت مطلوبی باید هدف اصلی سیاست قومی و نیز اهداف کلان سیاستگذاری فرهنگی در نظر گرفته شود و این مهم در گرو برگرفتن سیاست قومی «وحدت در تکثر قومی» می‌باشد. اکنون لازم است به تبیین کم و کیف هدف اصلی این سیاست پردازیم.

اول- وحدت ملی و همبستگی اجتماعی

هدف اصلی در طراحی و تدوین سیاست قومی باید معطوف به تقویت هر چه بیشتر یکپارچگی، همبستگی، وحدت و وفاق ملی (یا اجتماعی) در سطح کشور باشد. در متون علوم اجتماعی، از این وضعیت یا فرآیند تحت عناوین مختلفی یاد می‌شود از جمله مهندسی ملت‌سازی، کشورسازی، وفاق اجتماعی، یکپارچگی ملی، تمایززدایی، وحدت نمادی، تقویت نظم سیاسی و اجتماعی. از آن جایی که در متون علوم اجتماعی این مفهوم دارای تعابیر، ابعاد و مشکلات نظری متعددی بوده است، در این جا به بررسی ویژگیها و مختصات اصلی این هدف می‌پردازیم.

به طور کلی از دیدگاه جامعه‌شناختی (به ویژه در چارچوب رویکرد کارکردگرایی) یکپارچگی اجتماعی نه یک واقعیت محقق، بلکه یک امکان اجتماعی است؛ به عبارت دیگر جوامع پس از گذراندن یک دوره تمایزات اجتماعی تعمیق یافته، تمایززدایی را نیز می‌باید بیازمایند و این بدان جهت اهمیت دارد که توافق اجتماعی، استواری، یکپارچگی و انسجام اجتماعی، الزامی و شرط بقای یک نظام اجتماعی تلقی می‌شود. به این ترتیب تمایز زدایی نوعی دگرگونی ساختاری است که پیچیدگی اجتماعی (و تفاوت‌های مطروحه آن) را طرد کرده و به سوی سطوح کمتر تمایز یافته سازمان اجتماعی گرایش دارد. بنابراین باید گفت از منظر کارکردگرایانه، تقویت فرآیندهای تطبیق و سازگاری بین خرده فرهنگها، ضروری و در سیاستگذاری و اداره خرده نظامهای پراکنده، که خود به مجموعه‌ای از مهارتها و قابلیت‌های گسترده نیازمند است، باید بر روی عملکردهایی که تطبیق یا سازگاری یک نظام اجتماعی را امکان‌پذیر می‌نمایند، تأکید ورزید. (۳۷)

به این ترتیب هدف عمده سیاست قومی نائل آمدن به همبستگی ملی یا اجتماعی و در نهایت تحقق وحدت نمادی است و البته تحقق وحدت نمادی، فراتر از اقوام ساکن در کشور بوده و معطوف به تمامی خرده فرهنگهای موجود در کشور می‌باشد. پایه اصلی تحقق همبستگی ملی و وحدت ملی و نمادی «وفاق اجتماعی» است و وفاق اجتماعی تنها در پرتو برگرفتن رویکرد وحدت در تکثر فرهنگی محقق خواهد شد.

وفاق اجتماعی که هم‌خانواده با مفاهیمی نظیر نظم اجتماعی، ساختار اجتماعی، آرایش

اجتماعی، زیست جهان^۱ منظومه اجتماعی^۲، انسجام اجتماعی و توافق اجتماعی^۳ است، در حقیقت زیر مجموعه‌ای از مفهوم کلان نظم به شمار می‌آید، از وفاق اجتماعی تعاریف ذیل به عمل آمده است:

۱- اشتراک داوطلبانه قواعد اجتماعی مبتنی بر پیوستگی عاطفی^۴.

۲- توافق نسبت به بعضی ارزشها و آرمانهای هنجاری اساسی و مشترک.

۳- توافق بر سر طرق مشترک دیدن، احساس و عمل کردن و ارتباط داشتن.

۴- رجحانهای مشترک و قائل شدن برتری و اولویت در حد قداست برای آنها نسبت به رجحانهای تصادفی و متغیر، تا جایی که آنها از دسترسی به محاسبات فایده‌گرایانه و تناقض با رجحانهای اخیر مصون بمانند. (۳۸)

از لحاظ تحلیلی عناصر وفاق اجتماعی عبارتند از: نوعی توافق جمعی، مجموعه‌ای از اصول و قواعد اجتماعی، تعامل و احساس و در تعریف نهایی عبارت است از: توافق جمعی بر سر مجموعه‌ای از اصول و قواعد اجتماعی که در یک میدان تعامل اجتماعی که خود موجد انرژی عاطفی^۵ است، به وجود می‌آید. (۳۹) انرژی عاطفی همزمان نتیجه و موجد (علت و معلول) توافق اجتماعی است. چلبی در جای دیگر وفاق اجتماعی را زیرمجموعه یا مقدمه همبستگی اجتماعی، نوعی توافق جمعی در خصوص باورها، ارزشها و هنجارهای محوری جامعه دانسته است. وی بر آن است که در نظمی که بر وفاق اجتماعی تعمیم یافته استوار باشد، اجتماع عام (ملی) انحصار منابع و پاداشهای ارزشمندی را اساساً در اختیار خود می‌گیرد، از این رو مرزهای اجتماعی بیشتر مسدود و بالتبع قدرت مانور نیروهای گریز از مرکز کمتر است. (۴۰) در این شرایط، وفاق اجتماعی موجب ثبات سیاسی، تعاون، پیش‌بینی‌پذیری رفتارهای اجتماعی، ظهور اعتماد، همکاری و مشارکت اجتماعی، توسعه، مصونیت فرهنگی و کاهش شکاف بین‌اخلاق نظری و عملی و تقویت عاطفه اجتماعی می‌شود. (۴۱) بر این منوال است که وفاق اجتماعی پایه شکل‌گیری همبستگی اجتماعی یا همبستگی جامعه‌ای یا آن چه که در حوزه سیاست تحت عنوان همبستگی ملی یا همداستانی^۶ تعبیر می‌شود، می‌گردد. در این جا جامعه یا اجتماع ملی^۷ شکل می‌گیرد و این به معنای بزرگترین «ما»یی است که «ماها»ی کوچک را در خود جای می‌دهد؛ همبستگی اجتماعی به طور مشخص عبارت است از: احساس تعلق مشترک و احساس تعهد مشترک افراد به اجتماع

1. Life World

2. Social Constellation

3. Social Attunment

4. Affectual Bond

5. Emotional Energy

6. Solidarities

7. National Community

ملی یا آن «ما»ی بزرگ که به افراد هویت جمعی می‌دهد و در نهایت موجب برقراری انسجام اجتماعی می‌شود. انسجام اجتماعی دو بعد دارد که همبستگی اجتماعی یا ملی، (که قبلاً گفته شده) بعد نرم‌افزاری آن است و انسجام نظام‌مند^۱ بعد سخت‌افزاری آن است و این دومی به معنی ارتباط و وابستگی اجزای نظام اجتماعی در سطوح و ابعاد مختلف شامل ارتباط سیاسی یا رابطه قدرت، ارتباط گفتگمانی یا فکری، ارتباط اقتصادی یا مبادله‌ای و ارتباط دوستی یا عاطفی است که در این صورت نظم و نظام اجتماعی محقق می‌شود. (۴۲) این فرآیند در نهایت موجب شکل‌گیری یک هویت جمعی در سطح ملی می‌گردد، به این معنی که فرد ضمیر ما «We» خود را متعلق و منتسب و مدیون به کشور، وطن و ملت ایران دانسته و در برابر آن احساس تعهد و تکلیف می‌کند. (۴۳)

بنابراین سیاست قومی کلان در ایران باید به ترتیب معطوف به تقویت وفاق اجتماعی، همبستگی ملی، انسجام نظام‌مند و در نهایت نظم عمیق و درونی شده اجتماعی شود. این فرآیند متضمن هدایت بخش عمده‌ای از تواناییها و درونداشتهای^۲ برنامه‌ریزی در مدیریت سیاسی جامعه و برگرفتن رویکردهای مناسب در حوزه فرهنگ، تبلیغات و ارتباطات می‌باشد. شرایط مطلوبی که در این چارچوب دنبال می‌شود باید در پی نوعی مهندسی ملت‌سازی باشد، با این تفاوت که سیاست‌گذاری در باب قومیتها نمی‌تواند و نباید منجر به تحقق واقعیتی خارجی به نام ملت (با تعبیر رایج آن به معنای جماعتی که در سرزمین مشترک، خاستگاه، منافع، آداب و رسوم و زبان مشترک) بشود بلکه می‌باید ضمن شکل‌دهی یک هویت فرهنگی مرکزی (در ذیل آن هویت ملی مرکزی) فرهنگ و عناصر جوهری و حقوق اقوام و اقلیتها را پاسبانی کند؛ به عبارتی سعی کلی بر آن است که ضمن حفظ هویت قومی، این هویتها در ذیل هویت ملی مطرح شوند؛ به عبارتی مطلوب:

هویت قومی (یا محلی) > هویت ملی > هویت فرهنگی

حال سؤال کلی در این جا آن است که این فرآیند چگونه محقق می‌شود و طراحان و مجریان سیاست قومی چگونه این فرآیند را باید دنبال کنند. ناگفته پیداست که تقویت وفاق اجتماعی یک هدف کلان برنامه‌ریزی است و تبدیل آن به یک سیاست اجرایی در باب قومیتها، ناگزیر از پیمودن فرآیندی پرفراز و نشیب است. عجلاناً و برای عملیاتی کردن این هدف می‌توان گفت سیاست قومی باید از یک سو تقویت اشتراکات و توافقات میان اقوام با همدیگر و با هویت فرهنگی مرکزی و از سوی دیگر تعدیل و حذف نقاط افتراق و تضاد و تعارض در چهار حوزه اصلی اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را پی‌گیری کند. به این ترتیب است که استراتژی وحدت در تکثر فرهنگی محقق می‌شود. معنای ملت در این جا و از نگاه جامعه‌شناختی حفظ استقلال

نسبی خرده فرهنگها و حتی اصالت دادن به آنها و در عین حال برقراری اتصال و ارتباط بین اقوام از طریق تقویت و برجسته کردن نقاط مشترک بین اقوام خواهد بود. ناگفته پیداست، برگرفتن این سیاست تحت تأثیر الزامات مختلف ساختاری، فرهنگی، سیاسی به ویژه ضرورت کنترل و هدایت فرآیند کنترل جهانی تکرر و پاره‌افزایی در سطح ملی و بین‌المللی می‌باشد. عناصر هویت ملی در این جا متشکل از عناصر قومی هستند. با توجه به این هدف کلی، اکنون باید بر اهداف جزئی، تکنیکها و ابزارهای لازم برای پی‌گیری این سیاست اشاره داشت. سیاستگذاری در باب اقوام در چهار حوزه اصلی انجام شده که به شرح ذیل می‌باشد:

۱- در حوزه فرهنگی تقویت روند مفاهیم فرهنگی، تبادل اندیشه‌ها و نمادها و رواج ارزشهای فرهنگی مثل عزت، احترام، تعهد، معرفت، دوستی، اعتماد و صداقت مدنظر است که در این میان اشاعه جوهره فضائل اخلاقی موجب اشتراک خواهد بود؛ در این صورت تفاوت در موسیقی، ادبیات، آداب و رسوم و ... از موانع تحقق وحدت ملی شمرده نمی‌شود. هدف اصلی در این زمینه کاهش محورها و عناصر وحدت آفرین و در عین حال تقویت، جدیت و گسترش شمول آنها می‌باشد. هر چه تعداد این عناصر محوری کاهش یابد، اشخاص بیشتری در ذیل آنها مجتمع خواهند شد.

۲- در حوزه اجتماعی هدف اصلی در این حوزه نیز تقویت روابط اجتماعی اقوام در تمامی ابعاد آن است. نزدیک کردن روابط، شدت بخشیدن به مناسبات، عاطفی و گرم کردن روابط و تنوع دادن به اشکال روابط است.

۳- در حوزه اقتصادی اهداف سیاست قومی تقویت روابط مبادلاتی، کاهش نابرابریهای منطقه‌ای، ورود و ادغام بازارهای محلی در بازار ملی، توزیع عادلانه فرصتها، توسعه اقتصادی به ویژه در بعد سرمایه‌گذاری صنعتی است.

۴- در حوزه سیاسی هدف اصلی، تعمیق احساس یگانگی فرد با واحد سیاسی (کشور)، تقویت علاقه‌مندی به زادبوم، جدا کردن حق تعیین سرنوشت از حق تشکیل کشور مستقل، افزایش مشارکت سیاسی نهادینه شده، تمرکز زدایی اداری و تقویت نهادهای مدنی در مناطق قومی است. مجدداً تأکید بر این نکته لازم است که در سیاست قومی ضمن توجه به حوزه‌های چهارگانه، هدف اصلی، یکپارچه‌سازی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در عین به رسمیت شناختن و احترام به تفاوت‌های قومی و فرهنگی از سوی دیگر است.

دوم - روشها و ساز و کارهای پی‌گیری سیاست قومی

اصل کلی حاکم بر سیاست قومی در ایران باید مبتنی بر تقویت اشتراکات و تلاش برای نزدیک ساختن اقوام به همدیگر باشد و لزومی بر گسترش و تعمیق گرایشهای خاص گرایانه قومی نیست،

زیرا بر اساس شرایط و مقتضیات موجود این گرایشها خود به خود قوت و فزونی می‌یابند. ضمن عنایت به این اصل کلی باید بر نکته دیگری تأکید داشت و آن این که محورها و اصول مورد اتفاق اقوام باید از حداقل تعداد برخوردار باشد، زیرا هر چه که تعداد اصول و محورهای مورد توافق جمعی کاهش یابد امکان و احتمال هماهنگی و همدلی ملی بیشتر خواهد بود. بنابراین تمامی تلاشهای راجع به این زمینه باید در چند اصل محدود، تنظیم و اعمال شوند. بدیهی است این روشها نیز قابل تقسیم و تفکیک بر اساس حوزه‌های چندگانه زیر می‌باشد:

یک- حوزه فرهنگی

- ۱- تأکید بر موارث فرهنگی یا پیشینه مشترک تاریخی به ویژه همزیستی دائمی اقوام و نیز دخالت تاریخی اقوام در حاکمیت.
- ۲- تأکید بر زبان فارسی (که البته نباید به معنی جلوگیری از کاربرد دیگر زبانها و گویشها باشد).
- ۳- تقویت جایگاه روحانیت (بومی) و نیز تشویق و تعمیق دین‌گرایی (در معنای بومی).
- ۴- ارتقای سطح سواد و رشد آموزش و پرورش.
- ۵- حساسیت‌زدایی در خصوص رشد مطبوعات محلی، ادبیات فلکولوریک، موسیقی محلی، هنرها و نمایشهای آیینی و نیز لباس و پوشش محلی.
- ۶- پرهیز از بی‌هویت جلوه‌دادن زبان و فرهنگهای بومی.
- ۷- تقویت صدا و سیما در مناطق قومی در عین حال رشد صدا و سیمای منطقه‌ای.
- ۸- غیرسیاسی کردن مذهب در میان قومینها.
- ۹- تأکید بر مفاهیم جوهری اسلام و پرهیز از تشدید و تعمیق مفاهیم منفک‌کننده دینی.

دو- حوزه سیاسی

- ۱- تغییر نحوه تفکر سیاسی نخبگان حکومتی.
- ۲- تحقق حقوق شهروندی و تقویت نهادهای مدنی.
- ۳- برابری در فرصت دستیابی به مقامات سیاسی و اداری جامعه و انتخاب توأم با اطمینان و اعتماد مسؤولان بومی.
- ۴- برابری در فرصتهای اساسی مانند تحصیلات، شغل و امکانات رفاهی و تساوی در حقوق و امتیازات مادی.
- ۵- تساوی در حقوق مربوط به مشارکت سیاسی.

- ۶- جداسازی تحلیلی دولت و حکومت از کلیت واحد سیاسی - اصلاح رویکرد مبتنی بر تمایزگذاری بین حکومت و ساختار ملی.
- ۷- جلوگیری از تمرکزگرایی در تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی و اجراء و در عین حال تقویت شبکه‌های اداری هماهنگ.
- ۸- جلوگیری از ترویج کاذب رقابتهای قومی.
- ۹- بسط مشارکت سیاسی نهادهای شده و ناامیدسازی عمومی نسبت به اتخاذ روشهای غیرمسالمت‌آمیز.
- ۱۰- عدم حساسیت در زمینه مسائل تقسیمات کشوری و پاسخگویی سریع و صریح در صورت طرح تقاضا در این زمینه.
- ۱۱- آگاهی‌بخشی در خصوص مسائل فراملی به ویژه دخالت بیگانگان.
- ۱۲- تقویت روابط با کشورهای همسایه.

سه- حوزه اجتماعی

- ۱- تقویت احترام، عزت و تکریم در میان شهروندان.
- ۲- نهادهای کردن عناصر مثبت از جمله احترام به نظرات، سلیقه‌ها و حقوق اکثریت.
- ۳- افزایش میزان تحمل، سعه‌صدر و فرهنگ تساهل و مدارا.
- ۴- تقویت احساسات عام‌گرایانه.
- ۵- ارتقای سطح ایران‌گردی.
- ۶- تشویق اقوام به دانش‌آموزی در داخل کشور (به ویژه تحصیل علوم دینی در داخل ایران).
- ۷- افزایش اختیارات شوراهای محلی.
- ۸- تقویت ارتباطات برای یکپارچه ساختن عواطف و احساسات پیش ساخته شده و تقویت علائق و منافع مشترک و زدایش تصورات قالبی.
- ۹- تقویت تیمهای ورزشی در مناطق قومی و تشویق برای حضور در مسابقات سراسری و ملی.
- ۱۰- تقویت برنامه‌های تبادل فرهنگی بین قومی از طریق نمایشگاهها و جشنواره‌های علمی، ادبی، هنری و نمایشی.

چهار- در حوزه اقتصادی

- ۱- توجه به عمران و توسعه منطقه‌ای مناطق مرزی و قوم‌نشین.
- ۲- کاهش محرومیتها در مناطق قومی.

۳- افزایش فرصتهای شغلی.

۴- گسترش بازار ملی.

نتیجه گیری

اعمال و اجرای چارچوب مطروحه در این نوشتار الزاماً باید با توجه به نکات و ملاحظات ذیل صورت تحقق پذیرد:

۱- مسأله سیاست قومی، فقط جنبه حقوقی و قانونی آن نیست بلکه توجه به ابعاد روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و فرهنگی آن ضروری است.

۲- آشکارسازی و شفافیت سیاست اتخاذ شده، خودگام مهمی در نقد و بررسی و اجرای آن خواهد داشت، زیرا تصور بر آن است که این سیاست منطبق با شرایط محیطی و نیازهای اقوام و در عین حال متضمن وحدت ملی و حفظ منافع ملی کشور است.

۳- ماهیت و محتوای سیاست قومی باید مبتنی بر اقتناع باشد؛ بنابراین، این سیاست نه از حیث سلبی (رفع موانع تحقق آن) و نه از حیث اثباتی نباید بر زور و اجبار استوار باشد.

۴- سیاست قومی که به دنبال تحقق استراتژی وحدت در تکرر قومی است نباید یکباره دنبال شود.

۵- به دلیل نبود یک قوم مسلط در ایران تقویت روابط بین قومی مهم است. بنابراین رابطه صمیمانه بین اقوام (مثلاً کرد و بلوچ) نیز به اندازه رابطه اقوام با قوم مرکزی (مثلاً کردها و بلوچها با فارسها) اهمیت دارد.

۶- تشخیص مهمترین عناصر فراگیر (از لحاظ فرهنگی) بسیار مهم است و صرف‌نظر از نتایج آن، روش نائل آمدن به چنین عناصر و محورهایی مهم است.

۷- سیاست قومی ضمن پیروی از اصول کلی باید منطقه‌ای تنظیم شود، به ویژه بر اساس میزان شدت و ضعف در دوری و نزدیکی از مرکز و از سایر اقوام.

۸- این نوشتار هرگز مدعی عرضه یک طرح نهایی نبوده بلکه می‌تواند پیش‌نویسی برای تدوین سیاست قومی در نظر گرفته شود.

یادداشتها

- ۱- احمدی، حمید، قوم و قومیت‌گرایی در ایران، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸، ص ۵۱.
- ۲- ابوطالبی، علی «حقوق اقلیتها (همگرایی ملی)»، علی کریمی مله، فصلنامه مطالعات ملی، سال اول، شماره یکم، پاییز ۱۳۷۸، صص ۱۵۳ - ۱۳۱.
- ۳- الطایی، علی، بحران هویت قومی در ایران، تهران، نشر شادگان، ۱۳۷۸، ص ۲۰۳.
- ۴- ن. ک، روزنامه ابرار، ۷۸/۹/۲۸
- ۵- عبدالمی، محمد، هویت جمعی، ناشر انجمن انجمن‌شناسی ایران، دفتر اول، بی‌تا.
- ۶- صداقت زادگان، شهناز، «عوامل مؤثر وفاق اجتماعی»، مندرج در: کتاب وفاق اجتماعی و فرهنگ عمومی، وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸.
- ۷- بیات، کاوه، «اقوام ایرانی و مسأله وجود خارجی آنها»، مجله گفتگو، شماره شانزدهم، تابستان ۱۳۷۶.
- ۸- بشیریه، حسین، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۴، ص ۱۲۹.
- ۹- جلالی‌پور، حمیدرضا، «هویت ملی و اقوام ایرانی در عصر خیزش قومیت‌ها»، مجله سیاست خارجی، سال هفتم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۲
- ۱۰- بیات، کاوه، «تحولات خارجی و مسائل قومی ایران»، گفتگو، شماره سوم، فروردین ۱۳۷۳.
- ۱۱- جلالی‌پور، پیشین.
- ۱۲- احمدی، حمید، پیشین؛ و: کاتم، ریچارد، ناسیونالیسم در ایران، فرشته سرلک، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۱، ص ۷۳.
- ۱۳- ناگفته پیداست که، هر جامعه‌ای در هر مرحله خاص تاریخی در یکی از این حالات قرار دارد، شدت بحران در هر قوم و در هر شرایط تاریخی بخصوص و نیز در هر اقلیت قومی متفاوت است؛ یعنی هر قوم جای ویژه‌ای در این طیف دارد و دیگر آن که عوامل و زمینه‌های مؤثر بر هر مرحله متمایز بوده و متغیرهای تأثیرگذار آن فرق می‌کند.
- ۱۴- هویت در این جا امری موقعیتی Situational و دارای دو بعد فردی و اجتماعی است. ناگفته پیداست برای درک طبیعت هویت قومی باید بر روی سطح اجتماعی هویت نیز متمرکز شد.
- ۱۵- به طور مثال میزان مشارکت اقوام غیر فارس در انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری یا مجلس ششم نشان می‌دهد اقلیت‌های قومی ساکن ایران تمایل بسیار جدی و مشارکت فراگیرتری جهت پی‌گیری اهداف خود از طرق مسالمت‌آمیز و نه از طرق خشونت‌آمیز دارند.

- ۱۶- ابوطالبی، علی، «حقوق اقلیتها و همگرایی ملی»، پیشین، ص ۱۳۷.
- ۱۷- قرار دادن هویت قومی و هویت ملی در برابر همدیگر بر اساس توصیف وضع موجود است و این به منزله ثابت انگاشتن و متضاد دانستن این دو به منزله یک ضرورت یا قاعده جامعه‌شناختی نیست.
- ۱۸- داد، سی. اچ. رشد سیاسی، عزت‌اله فولادوند، تهران، نشر نو، ۱۳۶۹، فصل چهارم.
- ۱۹- هر چند یافته‌های آماری دقیقی در این زمینه وجود ندارد، اما کسان بسیاری بر وجود چنین وضعیتی (چه به لحاظ تاریخی و چه در اوضاع فعلی) اذعان داشته‌اند؛ از آن جمله‌اند احمد اشرف، شاقب‌فر، ضیاء‌صدر، بشیریه، الطائی، جلالی پور، کاوه بیات، چلبی، عبدالهی، اورعی و حمیداحمدی. البته تأکید بر این نکته به معنی نفی شکل‌گیری و تقویت انسجام ملی در مقاطع تاریخی مانند شرایط جنگ تحمیلی نمی‌باشد.
- ۲۰- مقصودی، مجتبی، «ناهمگونی و یکپارچگی سیاسی»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره اول، پاییز ۱۳۷۸.
- ۲۱- احمدی، حمید، قوم و قومیت‌گرایی در ایران، پیشین، صص ۱۶۵ - ۱۵۳.
- ۲۲- میسون، تی. دیوید، «قومیت و سیاست» فصلنامه مطالعات راهبردی، سال اول، پیش شماره اول، بهار ۱۳۷۷.
- ۲۳- مقصودی، مجتبی، «توسعه و منازعات قومی در ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال اول شماره اول، پاییز ۱۳۷۷.
- ۲۴- مقصودی، مجتبی، پیشین.
- ۲۵- اسمیت، آنتونی، منابع قومی ناسیونالیسم، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال اول، پیش شماره اول، بهار ۱۳۷۷.
- ۲۶- احمدی، حمید، پیشین.
- ۲۷- الطایی، علی، بحران هویت قومی در ایران، پیشین.
- ۲۸- باوند، داوود هرمداس، «سیاست قومی در نظام بین‌المللی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال اول، پیش شماره اول، بهار ۱۳۷۷.
- ۲۹- بهرامی، روح‌اله، «سیاست قومی پهلوی اول در قبال قوم لر»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال اول، پیش شماره اول، بهار ۱۳۷۷.
- ۳۰- الطایی، علی، پیشین، ص ۶۰.
- ۳۱- مشروح متن این مصوبه به قرار ذیل است:
- شکل‌گیری و انسجام هر جامعه در گرو وجود وحدت می‌باشد و بدون وحدت دینی، ملی و قومی تحقق و دستیابی به اهداف و آرمانهای یک جامعه، تقریباً غیرممکن است؛ در این زمینه، توجه به نکات زیر ضروری است:
- الف) تلاش در تبیین نقش محوری ولایت فقیه در حفظ و تحکیم یکپارچگی ملی. ب) پیوند دادن فعالیت‌های فرهنگی و هنری قومی به فعالیت‌های ملی و سراسری به منزله زمینه اصلی حفظ میراث فرهنگی اقوام و طوایف ایرانی. ج) توسعه و گسترش فعالیت‌های رسانه‌ای در سطح رسانه‌های سراسری کشور و تدوین برنامه‌ای برای فعالیت رسانه‌های کشور در این زمینه. د) هماهنگی فعالیت سازمان‌های ذی‌ربط به

منظور تشکیل کارگاههای آموزشی روابط بین فرهنگی، هاتلاش برای ترویج زبان فارسی با توجه به محدودیتهای زبانهای مکتوب قومی به ویژه در مورد کودکان و نوجوانان. (حمایت از تدوین و ترویج پیشینه و میراث فرهنگی مشترک همه اقوام و طوایف ایرانی و معرفی شهدای ایثارگران و چهره‌های تاریخی که در تحکیم وحدت ملی ایران کوشیده‌اند. (زاتمرکز مطالعات قوم‌شناسی در چارچوب فعالیتهای ایران‌شناسی در مراکز معتبر علمی کشور. ح) توسعه فعالیتهای پرورشی و اردوگاهی در سطح استانهای محروم و حاشیه‌نشین. ط) حمایت و ایجاد هماهنگی در مطالعات مستمر و مقطعی به منظور دستیابی به راههای گسترش وفاق و شناسایی عوامل و انگیزه‌های فردی و اجتماعی مؤثر بر آن.

۳۲- اعضای این هیأت عبارتند از: نمایندگان وزارتخانه‌های فرهنگ و ارشاد اسلامی، آموزش و پرورش، وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری، سازمان صدا و سیما، سازمان تبلیغات اسلامی، دو نماینده از مطبوعات و یک شخصیت فرهنگی.

۳۳- یآوری، نوشین، «اقوام و قومیت در کنایه‌های درسی»، گفتگو، شماره سوم، فروردین ۱۳۷۳.

۳۴- ن. ک: روزنامه صبح امروز، ۷۸/۱۰/۲۹

۳۵- اهمیت این مسأله تا حدی است که همزمان با تدوین مقاله حاضر، موضوع وحدت ملی به مثابه یکی از محورها و اهداف کلان کشور در سال ۱۳۷۹ مطرح شد و تصمیم‌گیران سیاسی و فرهنگی جامعه بر آن شدند تا در سال جدید به این مسأله توجه نموده و آن را دنبال کنند؛ هر چند مانند پاره‌ای از موضع‌گیریهای کلان دیگر در این زمینه نیز به طرح کلیات بسنده شده و در بررسیها و مطالعات کارشناسی و عمیق‌تر دنبال نشده است؛ نگارنده امیدوار است متن حاضر چشم‌انداز و افق جدیدی در عرصه اجرایی و عملی کردن این مهم (حداقل در حوزه وحدت ملی مبتنی بر تنوع قومی در کشور) مطرح کرده باشد.

۳۶- چلبی مهمترین موانع اتخاذ استراتژی تکثرگرایی را ضعف نهادهای داخلی و اجتماعی، آسیب‌پذیری ناشی از نیروهای گریز از مرکز، غلبه صبغه سیاسی نظم، شرایط فراملی و تجربیات ناسودمند پیشین می‌داند. همچنین موانع اصلی استراتژی یکسان‌سازی را در انبوهی جمعیت و وجود خرده فرهنگهای متنوع، بزرگراههای اطلاعاتی، گسترش تخصصها و رشد علم، مهاجرت و پویایی اجتماعی و نیز پاره‌ای از موارد سنتی دانسته است. (چلبی، مسعود، جامعه‌شناسی نظم، صص ۱۴۵ - ۱۴۲)، اضافه بر اینها باید به سیاستهای ادغام‌طلبانه Irredentism کشورهای تازه به استقلال رسیده شوروی سابق از جمله ترکمنستان، آذربایجان و همچنین ترکیه و عراق توجه نمود.

۳۷- ریترز، جورج، نظریه‌های جامعه‌شناسی، پیشین، ص ۱۴۳، به نقل از یل کولومی، ۱۹۸۶.

۳۸- چلبی، مسعود، وفاق اجتماعی، نامه علوم اجتماعی، جلد دوم، شماره سوم، بهار ۱۳۷۲.

۳۹- چلبی، مسعود، پیشین.

۴۰- چلبی، مسعود، میزگرد درباره وفاق اجتماعی، فصلنامه مطالعات ملی، شماره اول، زمستان ۱۳۷۸.

۴۱- چلبی، مسعود، پیشین.

۴۲- همان.

۴۳- عبدالهی، محمد، هویت جمعی، پیشین.